



توجه داشته باشید!

هویت هر انسان و شکل‌گیری آن امری پویا است یعنی هویت هر انسان ثابت نیست و از تولد تا مرگ در حال تغییر است. اگر چه بخش‌هایی از آن مانند خانواده، محل تولد و ... را نمی‌توان تغییر داد اما بخش‌هایی از آن در طول زمان تغییر می‌کند. این تغییر می‌تواند در جهت مثبت (کمال) یا منفی (زوال) باشد. اختیار و اراده افراد در شکل‌گیری هویت نقش مؤثری دارد.

توصیه‌های اجرایی

❖ سؤالی که در برخی از کلاس‌ها مطرح می‌شود این است که بالاخره این موجود خرس بود یا آدم؟ و به تبع آن بخش عمده‌ای از زمان کلاس صرف پاسخگویی به این موضوع می‌شود. در صورتی که مضمون اصلی این درس هویت، هویت انسانی، تغییر هویت، عوامل مؤثر در تغییر هویت است. بنابر این توصیه می‌شود زمان کلاس را به گونه‌ای مدیریت کنید که مضمون هویت، همه‌جانبه و عمیق مورد بررسی قرار گیرد، خرس بودن یا آدم بودن این موجود مهم نیست استدلال دانش‌آموزان درباره چیزهایی که حیوان و انسان را از هم متمایز می‌کند مهم است. اهمیت این موضوع به حدی است که در صورت صلاحدید می‌توانید از زمان غیرتجویزی به آن بپردازید. به عنوان نمونه به بخشی از گفت‌وگو و استدلال‌های دانش‌آموزان در پاسخ به سؤال «هویت انسان از چه چیزهایی تشکیل شده است؟» در یکی از کلاس‌های پسرانه شهر پیشوا توجه کنید. این یک نمونه است و در کلاس‌های دیگر گفت‌وگو با روند دیگری پیش می‌رود، مهم این است که گفت‌وگوها پیرامون مضمون هویت انسان باقی بماند و به حاشیه نرود.

دانش‌آموز ۱: انسان‌ها صحبت می‌کنند.

دانش‌آموز ۲: بعضی حیوانات مثل طوطی هم حرف می‌زنند.

دانش‌آموز ۳: کاسکو و مرغ مینا هم حرف می‌زنند.

دانش‌آموز ۴: همه حیوانات با هم حرف می‌زنند ما زبان آنها را نمی‌فهمیم.

آموزگار: پس تفاوت انسان با سایر موجودات چیست؟

دانش آموز ۵: انسان‌ها لباس می‌پوشند.
 دانش آموز ۳: برخی حیوانات اهلی را نیز لباس می‌پوشانند.
 دانش آموز ۶: انسان‌ها فکر می‌کنند.
 دانش آموز ۷: حیوانات هم فکر می‌کنند.
 آموزگار: چرا این‌طور فکر می‌کنی؟
 دانش آموز ۷: در یک فیلم در تلویزیون دیدم.
 آموزگار: برگردیم به سؤالمان پس تفاوت انسان با سایر موجودات چیست؟
 دانش آموز ۸: به رفتارمان است.
 آموزگار: می‌توانی بیشتر توضیح بدهی؟ یا مثال بزنی؟
 دانش آموز ۸: آدم‌ها با اخلاق و رفتارشان آدم هستند، برخی از آدم‌ها رفتارشان از حیوانات بدتره.
 ... و

❖ ممکن است دانش‌آموزان مفهوم هویت را ندانند و درباره آن سؤال کنند. برای پاسخگویی به این سؤال، روش مستقیم تعریف مفهوم، روش درستی نیست. در صورت طرح این سؤال، پیشنهاد می‌شود به روش زیر عمل کنید.

از یک دانش‌آموز بخواهید در کنار شما جلوی کلاس قرار گیرد. از دانش‌آموزان دیگر بخواهید تفاوت‌ها و شباهت‌های شما دو نفر را بیان کنند. پاسخ‌های اولیه شامل موارد ظاهری و قابل مشاهده مانند قد، سن، پوشش، وزن، تحصیلات، شغل و ... است. در صورت درخواست شما برای بیان موارد دیگر، دانش‌آموزان به مواردی مانند نام، خانواده، محل تولد، محل زندگی، زبان، ایرانی بودن، دین، انسان بودن و ... اشاره می‌کنند. در این صورت شما بیان کنید که اینهایی که نام بردید هویت ما را تشکیل داده است همان‌طور که می‌بینید بخشی از هویت ما با دیگران (با هم‌جنس‌ها، با هم‌دینان، و همه انسانها و ...) مشترک است و بخشی خاص خود ما است؛ همه اینها روی هم هویت هر کس را تشکیل می‌دهد.

❖ در سؤال «چه مسائلی برای فردی که دچار تغییر هویت می‌شود بوجود می‌آید؟» توجه داشته باشید که تغییر هویت می‌تواند منفی یا مثبت باشد؛ لذا هنگام دریافت نظرات دانش‌آموزان اگر آنها فقط موارد منفی را بیان کردند از آنها بخواهید توضیح و مثال خود را از موارد مثبت و منفی

بیان کنند. مثلاً فردی که در یک خانواده غیرمذهبی به مذهب گرایش پیدا می‌کند ممکن است دچار مسائلی در بین خانواده و اقوام شود و ...

❖ اگر در کلاس با این سؤال مواجه شدید که هویت تغییر نمی‌کند از دانش‌آموزان بپرسید آیا شما از روزی که متولد شدید همانی بوده‌اید که الان هستید و آیا در آینده و تا زمان مرگ همین‌گونه باقی می‌مانید؟ آیا ویژگی‌هایی دارید که ثابت بماند؟ آنها کدام است؟ آیا ویژگی‌هایی دارید که تغییر می‌کند؟ آنها کدام است؟

فعالیت در کلاس

از دانش‌آموزان بخواهید تا داستانی را که شنیدند برای اعضای خانواده خود تعریف کنند و دربارهٔ اینکه هویت هر موجود از چه چیزهایی تشکیل می‌شود با هم گفت‌وگو کنند و نتیجه را در کتاب خود بنویسند. انتظار می‌رود در پاسخ به این سؤال فقط هویت انسان مورد بررسی قرار نگیرد بلکه هویت همهٔ موجودات مورد توجه قرار گیرد.



پیوست

داستان خرسی که می‌خواست خرس باقی بماند.

خرسی که می‌خواست خرس باقی بماند / نویسنده یورگ اشتاینر؛ مترجم ناصر ایرانی؛ تصویرگر یورگ مولر. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۱۳۷۷، [۳۲] ص، مصور (رنگی)

خلاصه داستان

درختان برگ می‌ریختند و غازهای وحشی رو به جنوب پرواز می‌کردند. سردی باد خرس را می‌آزد. او یخ کرده و خسته بود. بوی برف را در هوا شنید و به سوی غار گرم و دلپذیرش رفت. در لانه گرم خود به خوابی عمیق فرو رفت. خرس‌ها در تمام طول زمستان می‌خوابند. روزی حادثه‌ای اتفاق افتاد آدمیانی به جنگل آمدند و با خود نقشه و دوربین و ازه آوردند و درختان را یکی پس از دیگری بریدند. سپس ماشین و جرثقیل آوردند تا در دل جنگل یک کارخانه بسازند. وقتی بهار فرا رسید، خرس از خواب بیدار شد. غار او اینک زیر کارخانه بود. خرس از غار بیرون آمد، با تعجب به کارخانه زُل زد. در همین لحظه نگهبان کارخانه جلو دوید و داد زد: او هو، عمو! چرا آنجا بیکار ایستاده‌ای؟

خرس گفت: معذرت می‌خواهم از حضورتان، آقا ولی من یک خرسم.

نگهبان داد زد: یک خرس؟ تو هیچی نیستی مگر یک کارگر تنبل و کثیف. او آن قدر عصبانی بود که خرس را برد پیش رئیس کارگزینی، خرس در نهایت ادب به رئیس کارگزینی گفت من یک خرسم، آقا. رئیس کارگزینی گفت: تو یک کارگر تنبل و کثیف هستی که باید حمام بروی تا قیافه آدمیزاد پیدا کنی. آن وقت خرس را پیش معاون بخش اداری برد. وقتی خرس وارد اطاق معاون بخش اداری شد، داشت تلفنی به کسی می‌گفت: ما اینجا یک کارگر خیلی تنبل داریم که ادعا می‌کند خرس است؛ و او را پیش رئیس بخش اداری فرستادم. وقتی خرس وارد اطاق رئیس بخش اداری شد، گفت: چه موجود کثیفی، جناب رئیس می‌خواهد ببیندش. بیریدش خدمت ایشان.

جناب رئیس به حرف‌های خرس خوب گوش داد و دست آخر گفت: جالب است! پس تو خرسی، آره؟ تا وقتی ثابت نکنی که حقیقتاً خرسی من حرفت را باور نمی‌کنم.

خرس پرسید: ثابت کنم؟ جناب رئیس جواب داد، بله؛ چون من می‌گویم خرس‌های حقیقی را فقط در باغ وحشها و سیرک‌ها می‌توان پیدا کرد. دستور داد که خرس را با جیب به نزدیک‌ترین شهری ببرند که باغ وحش داشت. خود نیز با اتومبیلش همراه او رفت.

خرس‌های باغ وحش همین که خرس غریبه را دیدند سرشان را تکان دادند و گفتند: این خرس خرس حقیقی نیست. خرس حقیقی که سوار جیب نمی‌شود. خرس حقیقی، مثل ما، در قفس زندگی می‌کند. خرس خشمگینانه فریاد زد: شما اشتباه می‌کنید. من خرسم! من خرسم! جناب رئیس لبخند زد و گفت: تو شهر بزرگ بعدی یک سیرک هست. خرس‌های سیرک بسیار باهوش‌اند. می‌رویم آنجا تا تو حرفت را ثابت کنی. خرس‌های سیرک مدت بسیار زیادی به خرس غریبه چشم دوختند و بالاخره گفتند: او شبیه خرس هست ولی خرس نیست. خرس با اندوه جواب داد: نه. کوچک‌ترین خرس سیرک داد زد: او چیزی نیست جز یک مرد تنبل که لباس پشمی پوشیده و حمام نرفته. همه خندیدند. جناب رئیس هم خندید. خرس بیچاره به قدری غمگین بود که نمی‌دانست چه باید بکند و هنگامی که به کارخانه برگشت، برای خرس یک لباس کار آوردند، و به او گفتند سر و وضع خودت را مرتب کن، او لباس پوشید و مثل بقیه کارگران کارت حضور و غیاب را ساعت زد. نگهبان کارخانه او را پشت ماشین بزرگی برد و به او گفت که چه باید بکند. خرس سرش را تکان داد که یعنی چشم.

از آن به بعد خرس یک کارگر کارخانه بود و روز پس از روز، هفته پس از هفته، و ماه پس از ماه پشت ماشین می‌ایستاد و کار می‌کرد.

برگ درختان که زرد شد، حس خستگی در بدن خرس شروع کرد به ریشه دواندن. هرچه برگ‌ها بیشتر و شادمانه‌تر در باد پاییزی می‌رقصیدند، خرس بیشتر و بیشتر خسته می‌شد. همکاری‌اش مجبور می‌شدند صبح‌ها او را از تخت‌خوابش بیرون بکشند و چندان نگذشت که، بی‌آنکه دست خودش باشد، پشت ماشین به خواب می‌رفت.

یک روز نگهبان کارخانه پیشش آمد و داد زد: تو داری به تولید کارخانه لطمه می‌زنی. ما اینجا به کارگر تنبل بی‌عرضه‌ای مثل تو احتیاج نداریم. تو اخراجی!

خرس ناباورانه به او نگاه کرد و پرسید: اخراج؟ منظور این است که من هر جا دلم بخواهد می‌توانم بروم؟ نگهبان کارخانه داد زد: هیچ کس جلویت را نمی‌گیرد.

خرس فرصت را از دست نداد. زود بچه‌اش را برداشت و از کارخانه بیرون رفت. یک شب و یک روز و سپس یک روز دیگر پیاده راه رفت. او از میان برف کشان کشان به جنگل رفت. آن قدر رفت و رفت و رفت تا به یک غار رسید. بیرون غار نشست و به خود گفت: نمی‌دانم چه باید بکنم. ای کاش این قدر خسته نبودم. او مدت بسیار درازی آنجا نشست به افق خیره شد، به زوزه باد گوش سپرد و به برف اجازه داد که روی او بیارد و پوشاندنش.

به خود گفت: حتم دارم که یک چیز خیلی مهم را فراموش کرده‌ام، ولی آن چیز چیست؟ چه چیز را فراموش کرده‌ام؟

عنوان درس : پرواز کن! پرواز! (انتخابی)

مضمون : هویت

مهارت‌ها : مشاهده، قضاوت و ارزشیابی، استدلال

زمان : ۴۵ دقیقه

در ادبیات داستانی ما حکایات زیادی وجود دارد که مقایسه بین دو موقعیت را برای خواننده پیش می‌آورد که از جمله آنها می‌توان به داستان موش شهری و موش صحرائی، کبوتر در قفس و کبوتر آزاد و نظایر آن اشاره کرد. در همه این داستان‌ها ترجیح و انتخاب بین رفاه در اسارت و مقایسه آن با سختی‌های تأمین معیشت در موجوداتی که آزاد زندگی می‌کنند، وجود دارد. در این درس انتظار می‌رود دانش‌آموزان ضمن گفت‌وگو درباره این موقعیت‌ها، ترجیحات خود را با دیگران در میان بگذارند و درباره آن استدلال کنند و از این طریق درک بهتری از نقش خود در شکل‌دادن به هویت خویش داشته باشند.

اهداف

- پرورش توانایی تحلیل موقعیت و درک تأثیر هویت در عملکرد
- ارتقای فضایل فکری، و توسعه آداب گفت‌وگوهای جمعی

انتظارات عملکردی

- بررسی پدیده‌ها و شناسایی تفاوت‌ها، شباهت‌ها و رابطه‌ها
- استفاده از زبان صحیح و دقیق برای توضیح ایده‌ها و افکار خود
- سنجش ترجیحات، ارزیابی و به چالش کشیدن ایده‌ها و اعمال خود و دیگران
- روشن‌سازی طرز تلقی خود نسبت به مفاهیم آزادی، راحتی و آسایش و رابطه آنها
- استخراج معنا و مفهوم از تجارب خود

مواد و وسایل آموزشی: کتاب دانش‌آموز، کتاب پرواز کن، پرواز!، به روایت کریستوفر کریگوروسکی، مترجم محسن چینی‌فروشان، تصویرگر نیکلاس دالی. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.



فرایند اجرا

داستان پیوست را برای دانش‌آموزان بخوانید. سپس آنها را با استفاده از سؤالات زیر وارد گفت‌وگو کنید.

- عقاب در پایان داستان چه تفاوت‌ها و چه شباهت‌هایی با عقاب ابتدای داستان داشت؟
- اگر دوست مرد کشاورز عقاب را به کوه نمی‌برد به نظر شما داستان زندگی عقاب چه می‌شد؟
- در منزل مرد کشاورز غذا و راحتی وجود داشت اما در کوه عقاب باید برای به دست آوردن غذا و . . . تلاش می‌کرد. اگر خود را به جای جوجه عقاب بگذارید، کدام نوع زندگی را برای او ترجیح می‌دادید؟ چرا؟
- پنج دقیقه درباره خود تأمل کنید. در شما چه استعدادهایی وجود دارد که می‌توانید آنها را شکوفا کنید. برای شکوفا کردن این استعداد چه کارهایی می‌توانید بکنید؟

فعالیت در خانه

- از دانش‌آموزان بخواهید از پدر و مادر و دیگر بزرگان خانواده خود بپرسند: آیا در ادبیات فارسی یا تجربیات خودشان داستانی وجود دارد که پایان آن شبیه انتخاب جوجه عقاب باشد؟ خلاصه داستان را در کتاب بنویسند.

توصیه‌های اجرایی

- ❖ در سؤالات اولیه تمرکز روی مضمون هویت است، اما این مضمون به وضوح از دانش‌آموزان سؤال نشده است. شما نیز اجازه بدهید آنها با واژه‌های خود در این مورد صحبت کنند.
- ❖ در سؤال آخر هدف این است که دانش‌آموزان با تأمل در خود ظرفیت‌های بالقوه خود را بشناسند و با در میان گذاشتن آن با دوستان، راه‌هایی برای پرورش آن پیدا کنند. با توجه به ویژگی‌های سنی دانش‌آموزان ممکن است ایده‌های برخی موجب تمسخر دیگران شود. فضایی ایجاد کنید که همه به دنبال کمک کردن و ارائه راه حل باشند و در صورت داشتن نظر نقاد آن را منصفانه و با احترام طرح کنند.



توجه داشته باشید!



در هر نوع از موجودات و همچنین انسان ویژگی‌های ثابتی وجود دارد که با آن متولد می‌شوند. هویت انسان پدیده‌ای ایستا نیست؛ انسان‌ها در طول زندگی ویژگی‌هایی را نیز کسب می‌کنند که می‌تواند در جهت کمال یا زوال آنها باشد. آگاهی از نقش خود در شکل‌گیری هویت به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا این فرایند را در جهت کمال‌جویی طی کنند.

پیوست

داستان پرواز کن! پرواز!

پرواز کن، پرواز! / به روایت کریستوفر گرینگوروسکی، مترجم محسن چینی‌فروشان، تصویرگر نیکلاس دالی. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۰ [۳۶] ص. مصور (رنگی)

کدام داستان

بَرّه کوچولو گم شده بود و بچه‌ها خیلی ناراحت بودند. دیروز بعد از ظهر، وقتی بچه‌ها با گله برگشتند، بَرّه همراه آنها نبود. پدر، بچه‌ها را آرام کرد و برای پیدا کردن بَرّه از کلبه بیرون رفت. مرد کشاورز به طرف درّه‌ای که آن نزدیکی‌ها بود راه افتاد. با دقت دور و بر را نگاه کرد ولی هیچ نشانی از بَرّه کوچولو نبود. مرد کشاورز از درّه گذشت و به جنگل انبوهی رسید. میان درختان، اطراف تپه‌ها را هم گشت، ولی هیچ نشانی از بَرّه کوچولو نبود. مرد کشاورز به کوه بلندی رسید، از دامنه کوه بالا رفت. هر از گاهی می‌ایستاد و بَرّه‌اش را صدا می‌کرد، خبری از بَرّه کوچولو نبود.

مرد کشاورز همچنان که از کوه بالا می‌رفت به شکافی رسید که آب از میان آن جاری بود. به سختی از شکاف بالا رفت تا به صخره بزرگی رسید. ناگهان منظره عجیبی دید: یک بچه عقاب که به نظر می‌رسید تازه سر از تخم درآورده است، آنجا افتاده بود. مرد کشاورز با سختی خود را به بچه عقاب رساند و او را میان دستانش گرفت. دو دل بود، اگر او را با خود می‌برد، ممکن بود پدر و مادرش دنبال او بگردند و اگر او را همان جا رها می‌کرد، معلوم نبود چه بلایی سرش می‌آمد. بالاخره تصمیم گرفت او را با خود ببرد و از او مواظبت کند. بچه عقاب را بغل کرد و به طرف خانه به راه افتاد. در راه بارها برّه کوچولو را صدا زد، ولی هیچ خبری از او نبود. هنوز به خانه نرسیده بود که بچه‌ها با خوشحالی از خانه بیرون دویدند و یکی از آنها فریاد زد: برّه کوچولو خودش برگشته.

مرد کشاورز از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد. بچه عقاب را به آنها نشان داد و گفت ما باید از این بچه عقاب نگهداری کنیم. او را میان مرغ و جوجه‌ها رها کرد. روزها می‌گذشت و بچه عقاب بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. یک روز صبح اتفاق تازه‌ای افتاد و یکی از دوستان قدیمی مرد کشاورز سر زده به دیدن آنها آمد. آن دو کنار هم نشستند و از هر دری سخن گفتند. ناگهان دوست کشاورز بچه عقاب را دید و با صدای بلند فریاد زد. باور کردنی نیست! یک بچه عقاب میان جوجه‌ها؟

مرد کشاورز با لبخند جواب داد: او دیگر عقاب نیست، یک جوجه است. درست مثل یک جوجه غذا می‌خورد، راه می‌رود و جیک جیک می‌کند. دوستش با ناراحتی گفت: به هر حال او یک بچه عقاب است. می‌خواهی به تو نشان دهم که او یک عقاب است؟

مرد کشاورز گفت: نشان بده بینم.

دوستش بچه عقاب را بالای سرش برد و فریاد زد: تو جوجه نیستی، یک عقابی، پرواز کن، پرواز! پرند بال‌هایش را باز کرد، نگاهی به اطراف انداخت و به سرعت به طرف زمین برگشت. مرد کشاورز، خنده بلندی سر داد و گفت: من که گفتم او یک جوجه است!

چند روز بعد دوست مرد کشاورز برگشت و فریاد زد: من می‌خواهم به تو ثابت کنم که آن پرند یک عقاب است نه یک جوجه. لطفاً نردبان را بیاور تا به تو نشان دهم. مرد از نردبان بالا رفت عقاب را بالای سرش نگه داشت و آسمان را به او نشان داد و آهسته در گوشش گفت: تو جوجه نیستی، یک عقابی، پرواز کن، پرواز!

ناگهان پرنده پاهایش را از هم باز کرد، بال‌هایش را بست و از روی بال پایین پرید و خود را به جوجه‌ها رساند.

صبح روز بعد هنوز هوا روشن نشده بود که صدای پارس سگ، مرد کشاورز را از خواب بیدار کرد. با نگرانی بلند شد. در را که باز کرد با تعجب خود را کنار کشید و گفت: تو اینجا چه کار می‌کنی؟

دوستش جواب داد: من را ببخش، فقط یک بار دیگر به من فرصت بده، خواهش می‌کنم. مرد کشاورز که عصبانی شده بود، گفت: هنوز خیلی به صبح مانده و خواست در را ببندد که دوستش گفت: فقط یک بار دیگر خواهش می‌کنم.

مرد کشاورز دلش نیامد خواهش او را قبول نکند. پرسید: حالا چکار باید بکنم؟ دوستش جواب داد: آن پرنده را بردار و با من بیا.

مرد کشاورز با بی‌میلی پرنده را که در خواب خوش و عمیقی فرو رفته بود، آهسته بغلش کرد و او را به دوستش داد. آن دو راه افتادند و در تاریکی بیرون کلبه ناپدید شدند.

مرد کشاورز از دوستش پرسید: حالا کجا می‌رویم؟

دوستش جواب داد: به کوهستان، همان جایی که این پرنده را پیدا کردی.

آن دو دره‌ها و رودخانه را پشت سر گذاشتند. وقتی آن دو با زحمت فراوان از کوه بالا می‌رفتند، دوست مرد کشاورز لحظه‌ای ایستاد و به دوستش گفت: نگاه کن زمین زیر پای ماست. چیزی نمانده به قلّه برسیم.

بالاخره به قلّه رسیدند. دوست مرد کشاورز با احتیاط و دقت، پرنده را لب صخره گذاشت و آرام در گوش او زمزمه کرد، به رویه‌رو نگاه کن! هر وقت خورشید طلوع کرد، تو هم طلوع کن! زمین جای تو نیست. تو مال آسمانی پرواز کن! پرواز!

خورشید طلایی از پشت کوه‌ها بالا می‌آمد بچه عقاب بال‌هایش را باز کرد و به خورشید سلام کرد. مرد کشاورز ساکت بود و نگاه می‌کرد. همه جا آرام بود و هیچ صدایی نمی‌آمد. بچه عقاب سرش را بلند کرد. بال‌هایش را باز کرد و پرواز را آغاز کرد و کمی بعد در فضای بیکران آسمان گم شد.

او دیگر هیچ وقت میان جوجه‌ها برنگشت.

عنوان درس : من عاقبت از این پل خواهم گذشت (انتخابی)

مضمون : به گونه‌ای دیگر دیدن

مهارت‌ها : مشاهده، استدلال، قضاوت

زمان : ۴۵ دقیقه

با توسعه رسانه‌های ارتباط جمعی آگاهی جامعه درباره معلولان افزایش یافته است، با این حال، برخی افراط و تفریط‌ها در نگاه به توانایی‌های معلولان موجب کاهش ارتباط این بخش از جامعه انسانی با دیگر اعضای آن می‌شود. در این درس دانش‌آموزان پس از نمایش فیلم با گفت‌وگو درباره محتوای فیلم به تعبیر و تفسیر معنای واژه‌هایی نظیر توانایی، ضعف، خوشبختی، ناامیدی، زندگی واقعی، کامل کردن زندگی یکدیگر و نظایر آن می‌پردازند و قوه استدلال و درک و نگرش‌های خود را در این باره توسعه می‌دهند.

اهداف

- پرورش توانایی تحلیل موقعیت و درک ظرفیت‌های انسان
- ارتقای فضایل فکری، و توسعه آداب گفت‌وگوهای جمعی

انتظارات عملکردی

- بررسی پدیده‌ها و شناسایی تفاوت‌ها، شباهت‌ها و رابطه‌ها
- ارزشمند دانستن حیات و تلاش در راه کمال
- استفاده از زبان صحیح و دقیق برای توضیح ایده‌ها و افکار خود
- ارزیابی و به چالش کشیدن ایده‌های خود و دیگران
- استخراج معنا و مفهوم از تجارب خود

مواد و وسایل آموزشی: کتاب دانش‌آموز، فیلم «میترا» از فیلم‌های جشنواره فیلم رشد دفتر

تکنولوژی و رسانه‌های آموزشی

فرایند اجرا

فیلم «میترا» را برای دانش‌آموزان به نمایش بگذارید و نظر دانش‌آموزان را در مورد زندگی افراد دارای معلولیت جويا شوید. دانش‌آموزان می‌توانند از یکدیگر علت نظرات را سؤال کنند. سؤالات زیر می‌تواند در این مرحله مورد استفاده قرار گیرد.

- به نظر شما پیام‌های فیلم چه بود؟
 - از نظر شما زندگی یعنی چه؟ آیا میترا یک زندگی واقعی داشت؟ خواهرش چگونه؟
 - آدم‌ها چگونه همدیگر را کامل می‌کنند؟
 - رضایت از زندگی یعنی چه؟ آیا آدم‌هایی را می‌شناسید که از زندگی خود احساس رضایت نمی‌کنند؟ چرا اینگونه‌اند؟
 - آیا پل خوشبختی وجود دارد؟ پل خوشبختی برای شما چه معنایی دارد؟
 - آیا نظراتان قبل و بعد از نمایش فیلم در مورد افراد دارای ناتوانی جسمی تغییر کرد؟ در مورد سایر آدم‌ها چگونه؟ در مورد زندگی چه؟ چرا؟
 - چرا برخی از نظرات تغییر می‌کند؟ چه عواملی در تغییر نظرات مؤثر است؟ با مثال توضیح دهید.
 - آیا تغییر نظرات خوب است یا بد؟ چرا؟ با مثال توضیح دهید.
- توجه داشته باشید که این سؤالات به خصوص سؤال آخر یک جواب بلی یا خیر ندارد؛ بلکه دانش‌آموزان باید با کمک معلم همه جوانب یک مسئله را بررسی و روشن کنند و حتی ممکن است به اصولی برسند. مهم این است که کسب، حفظ، یا تغییر نظرات براساس دلایل محکمی انجام گیرد و برای خود فرد، این دلایل روشن باشد.

توجه داشته باشید!



تغییر نظر می‌تواند جنبه مثبت یا منفی داشته باشد. منظور از تغییر مثبت یعنی اینکه گاهی نظرات در جهت رشد، کمال و پختگی تغییر می‌یابد که ناشی از کسب آگاهی و شناخت، داشتن الگوی مناسب، بلوغ فکری و داشتن نظام معیار مناسب است و بالعکس، ناآگاهی، تقلید کورکورانه، تعصب بیجا، محدودنگری و نداشتن نظام معیار مناسب موجب اتخاذ دیدگاه‌های نامناسب و گاه تغییرات منفی در دیدگاه‌ها می‌شود.

معالیه در خانه

از دانش‌آموزان بخواهید در خانه شخصیت‌های فیلم (میترا، جمیله، پدرشان) را توصیف کنند و در کتاب بنویسند.

توصیه‌های اجرایی

- ❖ در این درس هدف این نیست که تعریفی از زندگی یا خوشبختی ارائه شود. بلکه فرصتی فراهم کنید تا دانش‌آموزان تلقی خود از زندگی و خوشبختی را بیان کنند و به این فکر کنند که چگونه این تلقی در آنها بوجود آمده است.
- ❖ برخی دانش‌آموزان ممکن است با تکرار جملات کلیشه‌ای فرصت گفت‌وگو را از کلاس سلب کنند، گفت‌وگوها را طوری هدایت کنید تا طرز تلقی دانش‌آموزان برای خودشان روشن شود و با جملات خود با کلاس سخن بگویند.
- ❖ در جریان گفت‌وگو و روشن‌سازی طرز تلقی ممکن است برخی دانش‌آموزان نظرات خود را تغییر دهند؛ نظرات و تغییر نظر هر چه باشد باید با دلیل بیان شود.



عنوان درس : کمیپاگر (انتخابی)

مضمون : طمع، قناعت

مهارت‌ها : مشاهده، تحلیل، استدلال، قضاوت براساس نظام معیار

زمان : ۴۵ دقیقه

دامنهٔ توقعات، طمع‌کاری‌ها، افزون‌طلبی‌ها، چشمداشت‌ها و خواسته‌های گوناگون و ناپسند بشر، بسیار وسیع و فوق‌العاده فراوان است. حدّ نهایی آرزوهای ما کجاست؟ تفاوت طمع و کمال‌جویی چیست؟ چه چیزی به خوشبختی حقیقی ما کمک می‌کند؟ اینها سؤالاتی است که ذهن انسان را به خود مشغول داشته است. جواب این سؤالات را از چه کسی بی‌رسیم؟ در این درس دانش‌آموزان در گفت‌وگو دربارهٔ پیامد کارها مشارکت کرده و از طریق درک نقش آرزوها و خواسته‌ها در تعیین مسیر زندگی مهارت استدلال خود را ارتقا می‌دهند.

اهداف

- پرورش توانایی تحلیل موقعیت و درک نقش خواسته‌ها در جهت‌دهی مسیر زندگی
- ارتقای فضایل فکری، و توسعهٔ آداب گفت‌وگوهای جمعی

انتظارات عملکردی

- بررسی پدیده‌ها و شناسایی تفاوت‌ها، شباهت‌ها و رابطه‌ها
- ارزشمند دانستن حیات و تلاش در راه کمال
- استفاده از زبان صحیح و دقیق برای توضیح ایده‌ها و افکار خود
- ارزیابی و به چالش کشیدن ایده‌های خود و دیگران
- استخراج معنا و مفهوم از تجارب خود
- پیش‌بینی نتایج و پیامدها و بروز رفتار خردمندانه

مواد و وسایل آموزشی: کتاب دانش‌آموز، فیلم «کیمیاگر» از تولیدات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

فرایند اجرا

فیلم کیمیاگر را برای دانش‌آموزان نمایش دهید. دقایقی فرصت دهید تا در سکوت در مورد آن فکر کنند. سپس با استفاده از سؤالات زیر زمینه تحلیل و استدلال دانش‌آموزان را فراهم کنید.

❖ یافتن صندوق چه تغییری در زندگی کشاورز ایجاد کرد؟ با سؤالات خود کمک کنید تا دانش‌آموزان با ذکر جزئیات داستان موقعیت قبلی مرد کشاورز را با موقعیت جدید او مقایسه کنند.

❖ به نظر شما چرا کتاب را در صندوقی زیر خاک دفن کرده بودند؟

❖ کشاورز قبل از انداختن ساز خود در آتش چه احساساتی داشت؟ چرا این‌طور فکر

می‌کنید؟

❖ تعریف شما از طمع و قناعت چیست؟ با مثال تعریف خود را روشن کنید.

❖ آیا به دنبال تغییر بودن خوب است یا بد؟ چرا؟

فعالیت در خانه

در پایان جلسه از دانش‌آموزان بخواهید حکایت زیر از گلستان سعدی، باب سوم در فضیلت قناعت، را با رجوع به لغت‌نامه یا بزرگ‌ترها در کتاب ساده‌نویسی کنند.



بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان‌گفتن، که فلان انبازم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین. گاه گفתי خاطر اسکندر به دارم که هوایی خوشست بازگفتی نه که دریای مغرب مشوش است، سعدیا سفری دیگرم در پیش

است، اگر آن کرده شود بقیه عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم آن کدام سفرست؟ گفت گوگرد پارسی خواهیم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به

هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و به دگانی بنشینم. انصاف ازین ماخولیا چندان فرو گفتم که بیش طاقت گفتنش نماند، گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

توصیه‌های اجرایی

❖ در بخش دانستنی‌های معلم مفهوم طمع و قناعت برای آگاهی همکاران محترم آورده شده است، اما در این درس دانش‌آموزان مفهوم طمع و قناعت و تأثیر آن در زندگی را خود کشف خواهند کرد و معلم فقط تسهیل‌گر خواهد بود. لذا از ذکر عباراتی که القای نتیجه توسط شما به دانش‌آموزان باشد پرهیز کنید. تماشای فیلم و گفت‌وگوی دانش‌آموزان به دریافت پیام به صورت غیرمستقیم کمک خواهد کرد. معلم و سایر دانش‌آموزان با درخواست‌هایی نظیر مثال بزن، توضیح بیشتر بده، به چه علت این را گفتی و... به روشن‌سازی بیان و طرز تلقی یکدیگر کمک می‌کنند.

توجه داشته باشید!



انسان موجودی است دارای فطرت کمال جویی؛ لذا به هر کمالی که می‌رسد باز فراتر از آن را طلب می‌کند؛ انسان طالب علم، قدرت، احترام، ثروت، لذت، زیبایی، و عمر بی نهایت است. اگر به انسان‌های اطرافمان نظری بیفکنیم خواهیم دید که همه خواسته یا ناخواسته دنبال همه یا برخی از این امورند؛ ولی اکثر انسان‌ها از این امر غافلند که زندگی دنیایی پر از محدودیت است و محال است کسی در دنیا تمام این امور را با وصف بی نهایت به دست آورد. از این رو انسان در دنیا دائماً در حال طلب است؛ اگر این طلب با فریفته بودن و مال دوستی و توقع داشتن در اموال مردم همراه شود دیگر کمال جویی نیست بلکه طمع و آز است.





دانستنی‌های معلم

مفهوم طمع و قناعت: طمع در لغت، به معنای حرص بر چیزی،^۱ چشمداشت، فریفته بودن و مال دوستی است و در اصطلاح علمای اخلاق عبارت است از توقع داشتن در اموال مردم.^۲ به عبارت دیگر، طمع کار کسی است که به خدا و خودش متکی نیست و به آنچه دارد، قانع و راضی نباشد و همیشه خود را در نقصان و کمبود و محرومیت ببیند. افزون بر آن، به مال، مقام و تجملات دیگران چشم بدوزد و پیوسته درصدد بهره برداری از دیگران باشد.^۳

قناعت در لغت، به معنای راضی بودن به قسمت و روزی انسان یا راضی بودن به قلیل و کم است.^۴

قناعت در اصطلاح، حالتی است برای نفس که عامل اکتفا کردن آدمی به قدر حاجت و ضرورت است.^۵ همچنین گفته شده قناعت در اصطلاح، عبارت است از اینکه انسان بیش از هر چیز به خداوند متعال متکی بوده و به هرچه در اختیار دارد، خشنود و سازگار باشد و با عزت نفس و آبرومندی به سر برد و هیچ‌گاه چشمداشتی به دیگران نداشته باشد و از داشتن امور مادی و کمبودها اندوهگین و حسرت زده نباشد.^۶ نقل از:

<http://pajuhesh.irc.ir/product/book/show/id/۱۴۸۶/indexId/۱۶۱۴۸۸>

۱- المنجد، واژه «طمع».

۲- ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۲۸۶.

۳- غلامحسین رحیمی اصفهانی، اخلاق اسلامی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۲، واژه «قنع».

۵- ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۲۸۲.

۶- غلامحسین رحیمی اصفهانی، اخلاق اسلامی، ج ۲، ص ۱۵۱.

منابع و مراجع

- ۱- اسپیدکار، محبوبه. کتاب کار مرتبی طرح گام به گام تا اندیشه، روشی برای پرورش تفکر فلسفی در کودکان و نوجوانان، جلد سوم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۰.
- ۲- اعتصامی، محمدمهدی. طرح تربیت تفکر و تفکر فلسفی (حکمی) در برنامه‌های درسی با رویکرد تلفیقی، تهران: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی، ۱۳۸۹.
- ۳- الوانی، دکتر سید مهدی، مدیریت عمومی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
- ۴- امام خمینی (رحمت‌الله علیه). شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت‌الله علیه)، ۱۳۷۶.
- ۵- برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، نگاشت پنجم، ۱۳۹۰.
- ۶- بهشتی، سعید. آیین خردپروری - پژوهشی در نظام تربیت عقلانی بر مبنای سخنان امام علی (ع)، تهران: نشر دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
- ۷- پل ریچارد. الدر، لیندا. تفکر نقادانه، مفاهیم و ابزارها، ترجمه مهدی خسروانی، نشر نو، بی تا.
- ۸- پل ریچارد. الدر، لیندا. تفکر نقادانه، مفاهیم و ابزارها، ترجمه محمداقبر باقری، بی تا.
- ۹- پیروز، عبدالحسن. هرمنوتیک فطرت و معنای اثر هنری، مطالعات نظری و فلسفی هنر، زیبا شناخت، شماره ۲۲، سال یازدهم، نیم سال اول، تهران: ۱۳۹۰.
- ۱۰- جفریز، مایک و ترور هانکوک. مهارت‌های تفکر (راهنمای معلم)، ترجمه: محمود تلخایی و یلدا دلگشایی، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۹.
- ۱۱- دوبونو، ادوارد. درس‌های درست اندیشیدن، ترجمه ملکدخت قاسمی نیک‌منش، تهران: نشر کتاب آمه، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.

- ۱۲- سیدنژاد، سیدرضی؛ اسوه‌های جاویدان: سیری در زندگانی اصحاب وفادار پیامبر اکرم(ص)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۹.
- ۱۳- سیف، علی‌اکبر، روانشناسی پرورشی نوین، روان‌شناسی یادگیری و آموزش، تهران: نشر دوران، ویراست ششم، ۱۳۸۸.
- ۱۴- شاه‌آبادی، میرزا محمدعلی. شذرات‌المعارف، تهران: بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش‌پژوهان، ۱۳۸۰.
- ۱۵- علاقه‌بند، علی. اصول مدیریت آموزشی، تهران: دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۸۳.
- ۱۶- مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران، کارگروه تلفیق یافته‌های مطالعات نظری طرح سند ملی آموزش و پرورش، دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، آذرماه ۱۳۹۰.
- ۱۷- مجدفر، مرتضی. بیدپا در کلاس درس: بازی‌ها، فعالیت‌ها و پژوهش‌های خلاقیت‌محور بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه، تهران: نشر امروز، ۱۳۹۰.
- ۱۸- نعمت‌اللهی، فرامرز، ادبیات کودک و نوجوان، کد ۶۰۱۵، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.

منابع برخط

آشنایی با اویس قرنی/۷۰۵۷۵۸/ [http://rasekhoun.net/article/show/705758/](http://rasekhoun.net/article/show/705758)

<http://pajuhesh.irc.ir/product/book/show/id/1486/indexId/161488>



کتاب‌های کودک

۱- ابراهیمی، جعفر (شاهد) کتاب قصه‌های شیرین مثنوی مولوی، جلد اول، داستان مارگیر و اژدها، تهران: نشر پیدایش، چاپ ششم، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۰۰ الی ۱۰۵.

۲- اشتاینر، یورگ. خرسی که می‌خواست خرس باقی بماند، ترجمه ناصر ایرانی، تصویرگر یورگ مولر. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۱۳۷۷.

۳- تیموریان، آناهیتا. ماه بود و روباه، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۹.

۴- گریگوروسکی، کریستوفر. پرواز کن، پرواز!، ترجمه محسن چینی‌فروشان، تصویرگر نیکلاس دالی. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۰.

۵- معینی، مهدی. ما کجا هستیم؟، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ سوم، ۱۳۸۶.

۶- ویلیس، جین. خفاش دیوانه، تصویرگر تونی راس، ترجمه معصومه انصاریان، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۷.